

جایگاه نظریه ژئوپلیتیک مکیندر در سیاست‌های جهانی بریتانیا

حسام‌الدین واعظزاده^۱

استادیار گروه مطالعات اروپای دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۵ - تاریخ تصویب: ۹۴/۱۰/۲۸)

چکیده

در این مقاله، جایگاه و تأثیر اندیشه هالفورد مکیندر، واضع نظریه قلب زمین، در سیاست‌های جهانی بریتانیا طی سه دوره زمانی از اوایل قرن بیستم تا زمان حاضر بررسی شده است. این مقاله، ضمن توجه به روند تکامل تاریخی و سیر تکوین دیدگاه ژئوپلیتیک مکیندر، با بررسی متغیرهای موقعیت سرزمینی، قدرت، جبر ژئوپلیتیک و رقابت‌های ژئوپلیتیک، جایگاه این نظریه در روابط خارجی بریتانیا را مورد مطالعه قرار می‌دهد. امتیازها و ضعف‌های ژئوپلیتیک بریتانیا، موقعیت سرزمینی آن و ارتباط معنادارش با عامل قدرت در حوزه سیاسی و اقتصادی این کشور اهمیت بسیاری دارد. این دیدگاه که نظریه هارتلند برای رهایی از تنگناهای جبر ژئوپلیتیک بریتانیا و در راستای توسعه امپراتوری بوده است، بررسی می‌شود. مکیندر ابتدا در شناخت امتیازها و ضعف‌های ژئوپلیتیک بریتانیا؛ و در مرحله بعد، برای ارائه راه‌حل به‌منظور جلوگیری از افول امپراتوری و نیز استمرار آن در عرصه جهانی تلاش کرد. اسناد ارائه‌شده، نشان می‌دهد که نوع و مدل روابط خارجی بریتانیا با جهان، به‌ویژه در راستای حفظ توازن قدرت و استمرار نفوذ این کشور، تا حد چشمگیری تحت تأثیر نظریه مکیندر بوده است که در برخی نقاط جهان، از جمله خاورمیانه همچنان ادامه دارد. این تداوم، در مناسبات و تعاملات جهانی این کشور و روابط ویژه‌اش با ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم عینیت و نمود بیشتری داشته است.

واژگان کلیدی

بریتانیا، توازن قدرت، رقابت‌های ژئوپلیتیک، سیاست خارجی، سیاست‌های جهانی، هارتلند، هالفورد مکیندر

مقدمه

هالفورد مکیندر (۱۸۶۱-۱۹۴۷) واضع بریتانیایی نظریه "قلب زمین"، تأثیر زیادی در پیدایش بحث‌های مهم ژئوپلیتیک و نیز تبیین رابطه متقابل جغرافیا و سیاست داشته است. بخش مهمی از شناخت سیستماتیک و نظری سیاست‌های جهانی بریتانیا، مستلزم بررسی تأثیرات محیط طبیعی و سرزمینی بر اندیشه ژئوپلیتیک سیاستمداران و نخبگان کشوری است که داعیه امپراتوری و تسلط بر جهان را در قرون نوزدهم و بیستم داشته است. با توجه به سیاست‌های جهانی و نیز نظریه‌پردازی نخبگان فکری این کشور، به نظر می‌رسد بریتانیا همچنان برای نقش‌آفرینی در مناطق استراتژیک جهان، از جمله خاورمیانه و خلیج فارس، علاقه و توجه وافری دارد. پرسش‌هایی که در این تحقیق بررسی می‌شود، عبارت‌اند از اینکه مکیندر، این دانشمند اسکاتلندی‌الصل، چه نقشی در شناخت و تبیین ضعف‌ها و قوت‌های موقعیت سرزمینی و ژئوپلیتیک بریتانیا ایفا کرد؟ جایگاه نظریه مکیندر در سیاست‌ها و تعاملات جهانی این کشور چیست؟ و تا چه اندازه مورد استفاده و استقبال دولتمردان این کشور برای استمرار نفوذ امپراتوری قرار گرفت؟ در این مقاله، ضمن توجه به ویژگی‌های ژئوپلیتیک بریتانیا، تأثیر و نقش‌آوری اندیشه مکیندر طی سه دوره زمانی برای شناخت ماهیت سیاست‌های بین‌المللی این کشور بررسی می‌شود. این اهمیت، زمانی آشکار می‌شود که ابتدا جایگاه مؤلفه‌های تعیین‌کننده در دیدگاه ژئوپلیتیک بریتانیا و در مرحله بعد، رفتار بین‌المللی این کشور بررسی شود.

مکیندر برای تعیین مؤلفه‌های ژئوپلیتیک در دو حوزه تلاش کرد: اول، در شناخت امتیازها و ضعف‌های ژئوپلیتیک بریتانیا؛ و دوم، ارائه راه‌حل برای استمرار حیات امپراتوری و جلوگیری از افول آن. به نظر می‌رسد وی دو مؤلفه گفتمانی "قدرت خشکی" و "قدرت دریایی" را در تبیین دیدگاه ژئوپلیتیک خود و به‌ویژه برای کمک به گذر و رهایی از دوره "بحران امپراتوری" در ملاحظات سیاست خارجی و جهانی بریتانیا وارد کرد. این مقاله، همچنین بر این فرضیه استوار است که نظریه "قلب زمین" مکیندر برای رهایی از تنگناهای جبر ژئوپلیتیک بریتانیا و برای توسعه سیاست‌های جهانی این کشور، به‌ویژه به‌منظور بازسازی ساختارهای کهن و متزلزل امپراتوری ارائه شده است.

ادبیات این بحث به زبان انگلیسی پراکنده است و از انسجام روشمندی برخوردار نیست. به‌علاوه، عمدتاً توجه پژوهشگران ایرانی به نظریه هارتلند، در باره تأثیر آن در رقابت‌های جهانی روسیه و بریتانیا در قرن نوزدهم در اوراسیا و بویژه در دوره بعد از جنگ سرد و رقابت میان قدرت‌ها در این منطقه میان روسیه و ایالات متحده آمریکا تحت نام "بازی بزرگ جدید" بوده است. لذا در مورد ارتباط میان وضعیت ژئوپلیتیک و قلمرو بری و بحری بریتانیا با سیاست‌های جهانی این کشور؛ و نیز فرایند و فضای سیاسی، هویتی و بین‌المللی که نظریه

مکیندر در آن شکل گرفت و از سوی بریتانیا به عرصه عمل وارد شد، پژوهش علمی مستند و متقنی در دست نیست. این پژوهش تاریخی-تحلیلی ضمن بررسی مراحل تکوین و تکامل نظریه مکیندر در دوره‌های تاریخی، به بررسی علل و عواملی که وی نظریه ژئوپلیتیک خود را برای حل بحران افول امپراتوری به دولتمردان آن روز بریتانیا عرضه کرد، می‌پردازد.

به‌طور کلی، در بررسی پیشینه این پژوهش به چند گروه از منابع برمی‌خوریم که هر یک به‌طور پراکنده به برخی از زوایای موضوع این پژوهش پرداخته‌اند. گروهی معتقدند که رابطه خاصی بین سیاست خارجی و جغرافیای سیاسی وجود دارد. این گروه شامل اوتاتیل، آگیو، کوربریج، دالبی و دادز تأکید دارند: ماهیت سیاست خارجی اغلب براساس ژئوپلیتیک و ملاحظات جغرافیایی تدوین و تنظیم می‌شود و در این روند متغیرهای مکان و زمان نقش‌آوری می‌کنند. اسپایکمن از دیدگاه جغرافیای سیاسی تأکید دارد: "جغرافیا مهم‌ترین عامل در سیاست خارجی است" (Spykman, 1944:41). در واقع، ادبیات مباحث آنها در گروه جغرافیای سیاسی انتقادی انگلیسی-آمریکایی جای می‌گیرد. در این دیدگاه، سیاستگذاران و متخصصان به دنبال آن‌اند که چگونه مکان‌ها و مردم در سیاست خارجی نمایندگی می‌شوند. به‌عبارت دیگر، از دو متغیر هویت و سرزمین برای بیان شخصیت باثبات و معناداری از یک کشور استفاده می‌شود (Dodds, 1993:70-74). این مقاله، رهیافت‌های نظری رئالیسم / نئورئالیسم از جمله "سیاست قدرت" و "توازن قوا" را مورد توجه قرار می‌دهد. این پژوهش، از منابع کتابخانه‌ای، مقالات علمی، اسناد تاریخی و منابع معتبر مجامع و مؤسسات علمی و پژوهشی و قابل دسترس به زبان فارسی و انگلیسی، به‌ویژه منابع دسته اول و نوشته‌های مکیندر به زبان اصلی استفاده کرده است.

متغیرهای تأثیرگذار

در این تحقیق، متغیرهای موقعیت سرزمینی، قدرت، جبر ژئوپلیتیک و رقابت‌های ژئوپلیتیک، از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در شکل‌گیری نظریه مکیندر و نیز سیاست‌های جهانی بریتانیا بوده‌اند. این عوامل در مبانی و مصادیق نظریه هارتلند مکیندر نیز مشاهده می‌شود که در شناخت امتیازها و ضعف‌های موقعیت ژئوپلیتیک بریتانیا و نیز سیاست‌های بین‌المللی این کشور بسیار سودمند و راهگشاست. تحلیل و مطالعه موقعیت سرزمینی بریتانیا و ارتباط معنادار آن با عامل قدرت در حوزه سیاسی و تجارت خارجی، و مسئله توازن قدرت مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

الف) موقعیت سرزمینی

بریتانیا، جزیره‌ای در حاشیه آتلانتیک، و بین ایرلند و فرانسه است و ۸۰۰ مایل طول و ۲۰۰ مایل عرض دارد. موقعیت سرزمینی می‌تواند به نفع یا ضرر منافع ملی و بین‌المللی کشورها

باشد. "کشورهای جزیره‌ای یا کشورهای که به کلی در خشکی محاط شده‌اند... مزایا و مشکلاتی دارند که بررسی آنها از نظر جغرافیای سیاسی مهم است" (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۱۰۹). موقعیت جزیره‌ای بریتانیا این کشور را در دو جنگ جهانی اول و دوم از اشغال دشمن مصون نگه داشت، اما در همان حال، موجب انزوای این کشور در اروپا شده است.

بریتانیا آسوده خاطر از اینکه با برخورداری از موقعیت جزیره‌ای در برابر مهاجمان خارجی امنیتش تأمین است، اما در دوره قرون وسطی و بعد از آن، از سوی سایر اقوام اروپایی به ویژه رومن‌ها، آنگلوساکسون‌ها، وایکینگ‌ها و نورمن‌ها مورد تجاوز قرار گرفت و بارها اشغال شد انگلیسی‌ها که در منطقه جنوب جزیره ساکن بودند، همواره مورد تجاوز اسکاتلندی‌ها قرار داشتند. نظریه هالفورد مکیندر که در سال ۱۹۰۴م ارائه شد، گویای تنگناهای موقعیت سرزمینی و محدودیت‌های ژئوپلیتیک بریتانیا و نیز تأثیر موقعیت "سرزمین حاشیه" این کشور بر روابطش با اروپا و جهان است. براین اساس، بریتانیا برای تقویت موقعیت جزیره‌ای خود به دنبال توسعه سرزمینی‌اش بوده است. در دیدگاه اروپای قرن نوزدهم، وسعت سرزمینی بسیار اهمیت داشت. "هرچه وسعت کشوری بیشتر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور توسعه بیشتری می‌یابد" (عزتی، ۱۳۸۸: ۸). توسعه سرزمینی بریتانیا از لحاظ تاریخی در دو مرحله انجام گرفته است. در مرحله اول، توسعه سرزمینی پیرامونی، به وسیله اتحاد با چهار منطقه کنونی کشور بریتانیا، شامل انگلستان، اسکاتلند، ایرلند و ولز انجام شد.

با گسترش فعالیت‌ها و ارتباطات تجاری و بازرگانی بریتانیا، این موقعیت جزیره‌ای به بریتانیا کمک کرد که لندن به مرکز امنی برای مبادلات تجاری اروپا تبدیل شود. مرکزیت لندن بین قرون هجدهم و بیستم، این شهر را مسئول حفظ سیستم تبادل طلای اروپا برای تجارت میان کشورهای اروپایی کرد. با این حال، مساحت اندک سرزمینی و جزیره‌ای این کشور در تقابل جهانی با قدرت‌های پهناور خشکی در اروپا، همچون آلمان، فرانسه، اسپانیا و به ویژه روسیه این کشور را به سوی تسلط بر سرزمین‌های خشکی در ماورای بحار سوق داد. ابعاد مثبت و منفی موقعیت سرزمینی بریتانیا در متغیر جبر ژئوپلیتیک بررسی می‌شود.

ب) قدرت سرزمینی

قدرت سرزمینی یکی از متغیرهای تأثیرگذار در فرایند تکوین و توسعه سیاست‌های جهانی بریتانیاست. نظریه‌های رئالیستی یا «سیاست قدرت» در روابط بین‌الملل توجه ویژه‌ای به مؤلفه قدرت دارند. در یک تعریف ساده، قدرت عبارت است از توانایی تأثیرگذاری بر دیگران براساس آنچه تمایل به انجام آن از سوی دیگران دارید. وظیفه قدرت از نظر رئالیست‌های کلاسیک مانند ای. اچ. کار "حفظ توازن قوا" است (Carr, 1961). قدرت دارای انواعی است. از

نظر رابرت کاکس دانشمند بریتانیایی، قدرت به سه نوع قدرت حاکمیت، قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی تقسیم می‌شود (Cox, 1953: 191-196). از نظر گرامشی قدرت نمی‌تواند فقط بر عوامل مادی استوار باشد. نظریه انتقادی روابط بین‌الملل بر این مبناست که مجموعه‌ای از عوامل چون ایدئولوژی و عقیده بر پدیده قدرت تأثیر دارند (Kenny, 1988: 3-21).

انگلیسی‌ها به‌طور ویژه از قدرت دو مفهوم و برداشت استراتژیک داشته‌اند: اول قدرت مرکزی و ملی و دوم قدرت بین‌المللی. این قدرت از سوی ژئوپلیتیسین‌ها در حوزه‌های نظامی، دریایی، زمینی، و هوایی و فضایی مورد توجه قرار گرفته است. در طول تاریخ، دستیابی به وسعت سرزمینی برای انگلیسی‌ها انگیزه‌ای در راستای افزایش قدرت بوده است.

از نظر ناپلئون، سیاست دولت‌ها در جغرافیای آنان است. انگلیسی‌ها برای تقویت سلطه و نفوذ خود بر اروپا و خارج از آن، نیازمند الحاق مناطق همجوار جزیره بودند. ارتباط مستقیم بین گستره سرزمینی و قدرت مرکزی، انگلیسی‌ها را در اوایل قرن هجدهم به‌سوی گسترش سرزمینی و اتحاد با اسکاتلند ترغیب کرد که موجب تغییر توپوگرافیکی در ژئوپلیتیک انگلستان شد (واعظزاده، ۱۳۹۵: ۱۵۸). به دنبال انعقاد معاهده ۱۷۰۷م برای اتحاد انگلستان با اسکاتلند، کشور واحدی به نام "پادشاهی متحد بریتانیای کبیر" تشکیل شد. در معاهده اتحادیه ۱۷۰۷م بر این نکته تأکید شده بود که انگلستان در نتیجه این اتحاد سرزمینی می‌تواند بر قدرت سیاسی و اقتصادی خود در اروپا و ماورای دریاها بیفزاید (Vaz-Zadeh, et al: 2014). بر سر این موضوع میان مورخان، اجماعی وجود دارد که اتحاد اسکاتلند و انگلستان، تشکیل امپراتوری قدرتمند بریتانیا را ممکن ساخت (Mclean, 2010). به عبارت دیگر، دستیابی به وحدت جغرافیای سیاسی میان مناطق متصل به انگلستان و به‌ویژه جزایر بریتانیا از جمله ایرلند در سال ۱۸۰۱م برای افزایش قدرت بین‌المللی بود و از نظر راهبردی اهمیت زیادی برای بریتانیای پروتستان داشت (O'Dowd, 2007: 30-48). این توسعه سرزمینی با هدف جلوگیری از هر گونه استفاده از خاک ایرلند برای حمله به بریتانیا، از حیات خلوتش به‌وسیله کشورهای کاتولیک مذهب فرانسه و اسپانیا بود. ایجاد و گسترش امپراتوری در خارج از مرزها، ارتباط مستقیمی با تقویت قدرت مرکزی به‌وسیله الحاق سایر مناطق و توسعه قدرت و دامنه سرزمینی داشته است. بنابراین، می‌توان نوعی ارتباط بین موقعیت سرزمینی و عامل قدرت مشاهده کرد. مکیندر، قدرت سرزمینی اروپا را وابسته به خشکی‌های مناطق دارای خاک حاصلخیز و معادن غنی می‌دانست که فراتر از دسترسی به‌وسیله قدرت دریایی بوده است.

ج) جبر ژئوپلیتیک

موقعیت سرزمینی، قدرت و جبر ژئوپلیتیک از جمله متغیرهایی هستند که پایه‌های نظریه

ژئوپلیتیک مکنیدر را تشکیل می‌دهند. وی پدر جبر جغرافیایی یا جبر محیطی محسوب می‌شود. "جبر ژئوپلیتیک" (Geopolitical Determinism) در روابط بین‌الملل عبارت است از جایگاهی که عوامل محیطی، جغرافیایی، اقلیمی و سرزمینی در تعیین حوزه نفوذ کشورها دارد. جبر ژئوپلیتیک از نظر تأثیرگذاری بر منافع ملی دارای نوع مثبت و منفی است. در نوع مثبت، یک کشور دارای امتیازهای ژئوپلیتیک است و از مرکزیت و اثرگذاری در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است. چنین کشوری، در صورت استفاده از موقعیت برجسته ژئوپلیتیک خود، می‌تواند نسبت به دیگران و کشورهای حاشیه‌نشین، نقش محوری و تعیین‌کننده بر سیستم موجود بین‌المللی داشته باشد. یکی از بهترین مصادیق برای این نقش و موقعیت ژئوپلیتیک ایران است. جبر منفی ژئوپلیتیک زمانی است که وضعیت حاشیه‌نشین بر کشوری تحمیل شده است، تا آنجا که چنین کشوری به مراتب از مزیت‌های ژئوپلیتیک کشورهای گروه اول برخوردار نیست و امکان کمتری برای تأثیرگذاری بر مرکزیت ژئوپلیتیک منطقه پیرامونی خود دارد. در این صورت، کشور حاشیه‌نشین که توفیق چندانی برای ایفای نقش در سیستم موجود را ندارد، به دنبال توسعه نفوذ خود و تعیین نظم جدید در فضای بیرونی سیستم موجود است (Parker, 2008: 3-24). نمونه این وضعیت، بریتانیاست که در حاشیه اروپا و اقیانوس آتلانتیک شمالی قرار دارد و دارای مشخصه‌های جبر منفی ژئوپلیتیک است. رئالیسم و نئورئالیسم در دیدگاه‌های کلان روابط بین‌الملل بیشتر بر عنصر قدرت و حاکمیت کشورها توجه دارند. بر این اساس، به نقش کشورهای حاشیه‌نشین در عرصه روابط بین‌الملل عنایت و توجهی نشده است.^۱ در این زمینه، کشورهای حاشیه‌نشین تلاش دارند با بهره‌برداری از سرمایه و امکانات دیگران بر توانایی و نفوذ خود بیفزایند (Parker & Joenniemi, 2006). مصداق این وضعیت، موقعیت سرزمینی بریتانیاست.

بر اساس ملاحظات جبر ژئوپلیتیک، بریتانیا و دانمارک، جایگاه حاشیه‌ای نسبت به سایر کشورها در اروپا دارند. چنین کشورهایی، در ایفای نقش مؤثر و نیز برای ورود به سیستم منطقه‌ای مجاور خود، با محدودیت‌ها و مشکلاتی روبه‌رو هستند (Parker, 2008^a). بر این اساس، بین سال‌های ۱۸۶۴ و ۱۸۷۰ سه جنگ در اروپا به وقوع پیوست که بریتانیا در حاشیه آنها قرار داشت. در دوره پادشاهی ویکتوریا در اواخر قرن نوزدهم، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، بنجامین دیزرائیلی، رفتار سیاست خارجی این کشور در اروپا را "انزوای مقتدرانه" (Splendid Isolation) معرفی کرد. این واژه اولین بار از سوی سیاستمدار حزب محافظه‌کار جرج گاشن

۱. دیدگاه ساختارگرایی سنتی، به‌رغم وجود تفاوت‌های برخاسته از موقعیت ژئوپلیتیک میان کشورها، همه کشورها را به‌طور یکسان عضوی از ساختار نظام قدرت بین‌المللی می‌داند. درحالی‌که دیدگاه لیبرالیستی روابط بین‌الملل به نقش قدرت‌های حاشیه‌نشین در سیستم بین‌المللی توجه دارد و به توانایی آنها برای به چالش کشیدن سیستم موجود اهمیت می‌دهد.

مطرح شد. در واقع، فشار جبر جغرافیایی، این کشور را مجبور کرد تا سیاست انزوا در روابط خود با قدرت‌های اروپایی را انتخاب کند (Howard, 1967: 77-88). در عوض، توجه خود را به سرزمین‌های دور، به‌ویژه برای حضور و نفوذ در هند مصروف کند که این وضعیت بر روابطش با اروپا تأثیر گذاشته بود (Mahajan, 2002:105,199). بنابراین، موقعیت سرزمینی این کشور و توجه به حفظ امپراتوری در خارج از اروپا، بسیار بااهمیت‌تر بود، تا اینکه منابع خود را درگیر جنگ با قدرت‌های اروپایی همچون فرانسه، آلمان و اسپانیا کند. در جنگ جهانی دوم، بریتانیا به‌علت همین موقعیت جزیره‌ای، با وجود هشدارهای فرانسه نسبت به خطر توسعه‌طلبی آلمان، بسیار دیر هنگام به جنگ وارد شد. بر اثر فشارها و محدودیت‌هایی که جبر جغرافیایی بر این کشور در دوره جنگ وارد کرد و به‌علت افزایش اهمیت قدرت هوایی، جزایر بریتانیا با آسیب‌پذیری بیشتری روبه‌رو شدند و موضع انزواي مقتدرانه نیز برای همیشه به دست فراموشی سپرده شد (De Booy, 1973: 161-167)، زیرا بریتانیا هر بار مجبور بود با فراهم کردن نیروی زمینی و دریایی برای حفظ توازن قوای قاره‌ای وارد معرکه جنگ و نبرد شود. ابعاد فشارهای جبر جغرافیایی بر بریتانیا در ورود ناخواسته این کشور به جنگ جهانی اول و دوم به بررسی و مطالعه بیشتری نیاز دارد.

موقعیت طبیعی سرزمینی و حاشیه‌نشینی اگرچه در زمان بحران‌ها و جنگ‌ها در اروپا، عامل مهمی برای حفظ استقلال و امنیت بریتانیا محسوب می‌شد، در زمان صلح و روند همگرایی اروپایی، نتایج جبر منفی ژئوپلیتیک بر روابط این کشور با اروپا تأثیرگذار بوده است، به‌طوری‌که اتخاذ مواضع متفاوت با سایر اعضای اتحادیه اروپا، موجب انزواي آن و مانع نقش‌آوری مستقیم در تحولات اروپا شده است. رفتار تردیدآمیز بریتانیا برای ادامه حضورش در اتحادیه اروپا و نیز بدبینی سیاستمدارانش برای پذیرش تمام و کمال شروط و قوانین این اتحادیه، گویای تأثیرات موقعیت ژئوپلیتیک بر سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی این کشور است. از سوی دیگر، جبر ژئوپلیتیک، در تمایل به همگرایی و همسویی با ایالات متحده آمریکا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این مسئله که تأثیر و تأثر متقابل عواملی چون موقعیت سرزمینی، قدرت سیاسی و ویژگی‌های ژئوپلیتیک تا چه اندازه سبب شد نظریه هالفورد مکیندر در سیاست‌های جهانی بریتانیا به مرحله عمل و اجرا برسد، در ادامه توضیح داده می‌شود.

به نظر تیموتی آش، بریتانیا دارای چهار سنت ژئوپلیتیک است: بریتانیا، بریتانیای کازمپولیتین (بین‌المللی)، بریتانیای اروپایی، و بریتانیای آمریکایی (Ash, 2004). با توجه به این مؤلفه‌های چندوجهی، بریتانیایی‌ها، دولتمردان، سیاستمداران و تاجران این کشور در نگاه ژئوپلیتیکی برای خود نقش واسطه‌ای بین اروپا و آمریکا قائل بوده‌اند، تا همزمان با استفاده از جایگاه اتمی خود در شورای امنیت سازمان ملل و سابقه تاریخی و استعماری بتوانند به‌عنوان

قدرت برتر و هژمون، نقش رهبری کشورهای مشترک‌المنافع را به‌عهده گیرند. به‌عبارت دیگر، ژئوپلیتیک در ابتدا به‌عنوان دکترین سیاست خارجی مطرح شد. اما در وضعیت انزوای بریتانیا، به‌طور طبیعی و خودکار، تأثیر فشار پیرامونی از خارج، در تعیین سیاست خارجی و ایجاد وضعیت جبر جغرافیایی مؤثر بوده است (Brighi, 2013: 17) و محدودیت‌هایی را در عرصه آزادی عمل و استقلال اراده در روند تصمیم‌گیری به سیاست خارجی بریتانیا تحمیل کرده است. به‌عبارت دیگر، سیاستمداران این کشور تلاش کرده‌اند برای جبران ضعف‌های موقعیت مکانی و توپوگرافی سرزمین جزیره‌ای خود، با استفاده از قدرت دریایی، سرزمین‌های ماورای دریاها را بشناسند و در آنها نفوذ کنند. بنابر نظر نول پارکر، استراتژی بلندمدت بریتانیا در رابطه با اروپا، براساس نقش "سگ گله" (Sheepdog) بوده و این کشور با مانورهای خود، کشورهای اروپایی را علیه یکدیگر بازی می‌داده است. از این رو هیچ کشوری چون بریتانیا نمی‌توانست تا این اندازه در امور جهان دخالت کند و به‌عنوان یک قدرت جهانی و آن هم با داشتن موقعیت حاشیه‌ای، بیشترین بهره‌برداری را بنماید (Parker, 2008: 13-120). در واقع، جبر ژئوپلیتیک، خود عاملی برای ایجاد انگیزه در راستای بلندپروازی‌های این کشور در سطح جهانی و رقابت‌های ژئوپلیتیک بوده است.^۱

د) رقابت‌های ژئوپلیتیک بریتانیا در عرصه روابط بین‌الملل

از قرن هفدهم، رقابت‌های ژئوپلیتیک، متأثر از سیاست‌های قدرت در خارج از مرزهای رسمی کشورها بین بریتانیا و قدرت‌های اروپایی در جریان بوده است. در اروپا، موقعیت حاشیه‌نشینی و جزیره‌ای بریتانیا، در برابر مرکز‌نشینی و خشکی‌نشینی این قاره، از جمله آلمان و فرانسه سبب توجه خاص متفکران و استراتژیست‌های این کشور به جهان شده است. این موقعیت ژئوپلیتیک، همچنین مقیاس عمل‌گرایی بریتانیا در روابطش با کشورهای اروپایی بوده و سایر نقاط جهان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بدین ترتیب، "در این کشور بیش از دیگر کشورهای قاره اروپا، جغرافیا به‌عنوان یک اصل علمی، اهمیت و قداست یافت و جایگاه ویژه‌ای در تاریخ و فلسفه بریتانیا پیدا کرد. بنابراین، در این کشور مؤثرترین دیدگاه‌های جغرافیایی شکل گرفت" (عزتی، ۱۳۸۸: ۹).

۱. جبرگرایی موضع سنتی ارسطو، ژان بدن و منتسکیو بوده است. همچنین، ویدال دولا بلاش فرانسوی مخالف جبرگرایی جغرافیایی است. طبیعت در همه مراتب، امکاناتی عرضه می‌کند، و در میان این امکانات، انسان قادر به گزینش است. جغرافیا، پارچه اصلی را تهیه و انسان آن را گلدوزی می‌کند (دورژ، ۱۳۶۷: ۵۶). برای آگاهی بیشتر درباره مشخصه رقابت‌های ژئوپلیتیک بریتانیا به این منابع مراجعه شود: Blouet 2004؛ Flint, 2005: 32؛ Dodds, 1994: 273-290.

برخی از مشخصه‌های رقابت‌های ژئوپلیتیک بریتانیا عبارت‌اند از^۱:

۱. تأثیر سیاست‌های قدرت در اروپا بر رفتار رقابت‌آمیز بریتانیا و ملاحظات ژئوپلیتیک آن،
 ۲. ریشه‌های خارجی مسائل ژئوپلیتیک بریتانیا فراتر از مرزهای جغرافیایی آن،
 ۳. استراتژی بریتانیا در برابر آلمان، فرانسه و روسیه متأثر از محدودیت‌های جبر ژئوپلیتیک،
 ۴. تلاش مکیندر برای تغییر تعادل بین قدرت دریایی و قدرت خشکی قاره‌ای و اقتصادی،
 ۵. نقش جغرافیدانان بریتانیایی در آزمایش ملاحظات ژئوپلیتیک در فرایند جنگ و صلح،
 ۶. توجه به ملاحظات ژئوپلیتیک در دستگاه سیاست خارجی بریتانیا و کشورهای اروپایی،
 ۷. تأثیر مشرب رئالیسم بریتانیایی روابط بین‌الملل بر نظریه قلب زمین مکیندر،
 ۸. تلاش بریتانیا بر حفظ برتری بر آلمان، فرانسه و روسیه،
 ۹. توسعه نفوذ بریتانیا در ماورای بحار و مقابله با نفوذ ناشی از اتصال راه‌آهن روسیه به اوراسیا و از جمله تسلط بر هند، همچنین نگرانی از ارتباط راه‌آهن آلمان به منطقه،
 ۱۰. جلوگیری از کاهش نفوذ بریتانیا در خلیج فارس،
- مفهوم ژئوپلیتیک از سیستم حاکمیت اروپایی تأثیر پذیرفت و در همان حال، تحت نفوذ سیستم توازن قدرت و نیز بی‌ثباتی حاکمیت‌ها و سرزمین‌های مستعمره قرار گرفت. معنا و مفهوم ژئوپلیتیک از نظر اروپایی‌ها بر اثر ملاحظات جغرافیایی و نیز خصیصه سیاسی کشورها، تاریخ، نهادها، و به‌ویژه رابطه آنها با سایر کشورها شکل گرفته است (Hay, 2003: 294-310).
- هگل عوامل متغیر در تقویت قدرت ژئوپلیتیک بریتانیا در قرن هجدهم را شامل دستاوردهای تاریخی، قدرت دریایی و دموکراسی پارلمانی به همراه سنت حقوق مدنی عنوان کرده است (Headrick, 1981). بنابراین، از قرن نوزدهم تاکنون، دویایه دکترین ژئوپلیتیک بریتانیا در سیاست‌های جهانی اش، متمرکز بر دو منطقه خاورمیانه و اوراسیا بوده است. در هر دو منطقه برخورد منافع روسیه و بعد فرانسه بعنوان رقیب جهانی این کشور ظهور کرده‌اند. در رقابت بریتانیا با روسیه برای نفوذ بر امپراتوری عثمانی؛ و بعد از فروپاشی، رقابت میان بریتانیا و فرانسه برای تعیین منطقه نفوذ در خاورمیانه، گویای عمق و استمرار نگاه ژئوپلیتیک بریتانیا در روابط خارجی و جهانی اش بوده است. از سوی دیگر، بریتانیا در قرن هجدهم با استقلال آمریکا، در رقابت‌های ژئوپلیتیک در این قاره شکست خورد و صحنه را به فرانسه و اسپانیا واگذار کرد. رقابت فرانسه و اسپانیا برای تصاحب تجارت منطقه کارائیب در آمریکای لاتین و آمریکای شمالی، موجب شکل‌گیری رقابت‌های ژئوپلیتیک اروپا در قرن هجدهم و نوزدهم شد.

۱. (عزتی، ۱۰: ۱۳۸۸)؛ (Blouet 2004)؛ (Flint, 2005: 32)؛ (Dodds, 1994: 273-290)

جنگ‌های انگلستان با اسپانیا و فرانسه برای نفوذ و سلطه در آمریکای شمالی را باید در چارچوب رقابت‌های ژئوپلیتیک ارزیابی کرد. اما از اواخر قرن نوزدهم، دکترین ژئوپلیتیک بریتانیایی در منطقه خاورمیانه با کمک دوستان و حامیان نظریه مکیندر که دارای مقام رسمی و نفوذ در تعیین سیاست‌های جهانی این کشور بودند، بیش از سایر مناطق جهان تاثیر خود برجای گذاشت. تا آنجاکه بریتانیا توانست قدرت‌های استعماری، یعنی فرانسه را از خطوط تجاری آن زمان بیرون کند و مستعمرات اسپانیا و پرتغال را تصاحب نماید (Crouzet, 1990: 295-318). در بخش بعدی به موازات تحولات سیاسی داخلی و بین‌المللی بریتانیا، سیر تکاملی نظریه ژئوپلیتیک مکیندر بررسی می‌شود.

سیر تکاملی نظریه ژئوپلیتیک مکیندر

در این بخش، به‌طور ویژه‌ای سیر تکاملی دیدگاه مکیندر در سه مرحله با توجه به متغیرهای ارائه‌شده بررسی می‌شود. بین سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۸۰م چهار اندیشمند غربی با بلندپروازی در توسعه قلمرو کشورهای خود و در رقابت با سایر کشورها و مواجهه با افول امپراتوری‌های زمان خود، دیدگاه‌های ژئوپلیتیک مهمی ارائه دادند: آلفرد ماهان از آمریکا در مورد قدرت دریایی؛ فدریک راتزل از آلمان در مورد فضای حیاتی هالفورد مکیندر از بریتانیا در مورد قدرت سرزمینی و قلب زمین، و رالف کچلناز سوئد در مورد بلوک‌های منطقه‌ای. اهمیت نظریه مکیندر در مباحث ژئوپلیتیک، به‌علت استمرار و تحول تاریخی چهل ساله است که در سه دوره شامل سال‌های ۱۹۰۴، ۱۹۱۹ و ۱۹۴۳ ارائه و تکمیل شد.

دوره اول: آسیب‌شناسی و نظریه‌پردازی

در این دوره، موقعیت سرزمینی و جغرافیایی از پایه‌های اصلی نظریه ژئوپلیتیک مکیندر برای تقویت سیاست بین‌الملل بریتانیا قرار گرفت. مکیندر استاد جغرافیای دانشگاه آکسفورد در تعریف موقعیت جغرافیایی بریتانیا در سخنرانی معروف خود در سال ۱۹۰۲م در انجمن جغرافیای سلطنتی بریتانیا به‌نام "بریتانیا و دریا‌های بریتانیایی" ضمن اشاره به موقعیت حاشیه‌ای می‌گوید: "قبل از اکتشافات بزرگ در بین قرون ۱۴ تا ۱۶ در شمال آمریکا، تنها قاره بزرگ شناخته‌شده جهان، قاره اروپا بود که بریتانیا در آخر جهان و تقریباً خارج از جهان قرار داشت و با اکتشافات کلمبوس، بریتانیا به دیده‌ها نزدیک‌تر شد". وی در این دوره به آسیب‌شناسی و علل انزوای ژئوپلیتیکی بریتانیا پرداخت؛ انزوایی که هم شامل موقعیت جغرافیایی و سرزمینی و هم تضعیف‌کننده سیاست‌های جهانی این کشور بود.

چارچوب اصلی نظریه مکیندر در مقاله ۱۷ صفحه‌ای وی با عنوان "محور جغرافیایی تاریخ" در آوریل ۱۹۰۴ منتشر شد. وی برای اولین بار توضیح داد که منطقه اوراسیا "زمین قلبی" یا "قلب زمین" چگونه در ایجاد توازن و امنیت جهانی مؤثر است و کشوری که آن منطقه را در کنترل خود داشته باشد، نقش بسیار ممتازی در سطح جهانی ایفا خواهد کرد. وی به دنبال ارائه راهکاری برای نقش‌آوری بریتانیا در تحولات جهانی آن روز با استفاده از متغیرهای جغرافیایی است: "ما برای اولین بار شاهد وقوع چیزهای واقعی و انبوهی از حوادث و مسائلی در سطح جهانی هستیم و باید به دنبال فرمولی باشیم که بتواند جنبه‌های مشخصی از علل جغرافیایی تاریخ جهانی را تبیین کند. اگر ما خوش‌اقبال باشیم، آن فرمول باید در هر درجه‌ای از چنان ارزش عملی برخوردار باشد که بتواند دورنمای برخی از نیروهای رقیب در سیاست‌های بین‌المللی حاضر را تعیین کند" (Hackinder, 1904: 422). مکیندر در این مقاله برای اولین بار از واژه اوراسیا استفاده می‌کند و آن منطقه را جهان قدیم و منشأ تمدن‌های بزرگ می‌نامد. وی اذعان دارد که سرزمین‌ها و مرزهای اروپا از قدرت مردان اسب‌سوار اوراسیا در امان نبوده‌اند و حمله مغولان نیز موجب شد، آسیا و بخشی از اروپا در کنترل آنها قرار گیرد، که همه ناشی از احاطه آنها بر قلب زمین بوده است. وی از اینکه روسیه منطقه وسیعی از جهان و نیمی از قاره اروپا را در اختیار خود دارد و در مقابل، گروهی از سرزمین‌های کوچک توسط قدرت‌های غربی به عاریت گرفته شده است، ابراز نگرانی می‌کند (Ibid. 427-31).

در این دوره، مکیندر مکتب جغرافیای نورا متناسب با نیازهای امپراتوری در بریتانیا پایه‌گذاری کرد. در واقع، مکیندر تحلیلی محافظه‌کارانه با رویکردی امپریالیستی از جغرافیای سیاسی و سیاست خارجی بریتانیا ارائه می‌دهد، و برای حفظ قدرت امپراتوری و رهبری آریستوکراسی تلاش می‌کند. وی وضعیت جدید را که بخشی از آن، رقابت سیاسی بین روسیه و انگلستان مشهور به بازی بزرگ، در قرن نوزدهم برای نفوذ و کنترل بر آسیای مرکزی بود، دنیای پست-کلمبوس نامید. از سوی دیگر، رقابت آلمان و بریتانیا به یک مسابقه تسلیحاتی بین آنها منتهی شد که در اثر آن، فضای ترس و وحشت بر اروپا سایه افکند. در زمان‌هایی که در همان زمان در انگلستان به چاپ رسید، از نگرانی‌های ژئوپلیتیک سخن گفته شده است. بین ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴م یعنی آغاز جنگ جهانی اول، در خصوص فرضیه‌های حمله به بریتانیا توسط قدرت‌های خارجی حدود چهارصد کتاب منتشر شده بود (Dodds, 2007). در این دوره توجه عمده مکیندر به ناحیه محوری داخلی و بیرونی در منطقه قلب زمین است.

۱. به نظر مکیندر، بریتانیا، آمریکا، ژاپن، و نیز سه کشور دمینیون در امپراتوری بریتانیا شامل کانادا، آفریقای جنوبی، و استرالیا، نوار بیرونی و در حاشیه قلب زمین قرار دارند، درحالی‌که منطقه اوراسیا در نوار داخلی و همان قلب زمین و خشکی‌هاست.

دوره دوم: مطالعات میدانی و ارزیابی نظریه

در این دوره که بعد از جنگ جهانی اول است، مکیندر نظریه خود را بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۳م ارزیابی و آن را تکمیل کرد؛ زمانی که روسیه با انقلاب بلشویکی، قوی‌تر از گذشته، قدرت رقیب و انکارناپذیر بریتانیا بود. از این رو طبیعی است که مکیندر در تدوین راهبرد خود توجه عمیق و مستمری به بلندپروازی‌های توسعه‌طلبانه روسیه داشته باشد. براساس اسناد منتشرشده، مکیندر برای انجام یک مطالعه میدانی در سفر به کشورهای اروپای شرقی، قفقاز و دریای خزر گزارشی از اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه به کابینه دولت بریتانیا ارائه کرد (Blouet, 1976). وی ضمن ارزیابی نظریه خود به نتایج زیر دست یافت:

۱. ترمیم نظریه و توجه به نقش جغرافیا و موقعیت سرزمینی بر فرهنگ و اجتماع در افزایش قدرت سیاسی و تلاش برای رهایی از ابعاد جبر منفی ژئوپلیتیک بریتانیا؛
 ۲. توجه به تحمیل‌های جبر ژئوپلیتیک بر بریتانیا و انگیزه برای توسعه نفوذ امپراتوری؛
 ۳. توجه به عامل قدرت و ثروت امپراتوری در دسترسی به خشکی‌ها در اوراسیا؛
 ۴. اتحاد با قدرت سرزمینی نهفته آمریکای شمالی برای تداوم سلطه آنگلو ساکسون‌ها؛
 ۵. نگاه بدبینانه مکیندر به دکترین مونروئه و سیاست عدم مداخله در اروپا، و نیز طرح صلح ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا؛
 ۶. بازدارندگی توسعه سرزمینی روسیه برای رفع تهدید علیه دموکراسی‌های غربی.
- در این دوره، اهمیت مفهوم و مصادیق "ناحیه محوری" برای مکیندر تکامل می‌یابد و منطقه "هارتلند" مرکز توجه نظریه وی قرار می‌گیرد و سه مرحله در "هارتلند" برای منافع بریتانیا بسیار مهم می‌شود: کشوری که بر اروپای خاوری کنترل داشته باشد، بر هارتلند تسلط دارد، کشوری که بر هارتلند کنترل داشته باشد، بر "جزیره جهانی" تسلط دارد، کشوری که بر جزیره جهانی کنترل داشته باشد، بر جهان تسلط دارد. منظور مکیندر از "جزیره جهانی"، قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا است. در نهایت، وی انتظار داشت بدین وسیله بریتانیا بتواند به اروپا بازگردد و قدرت مسلط و برتر در این قاره شود.

دوره سوم: رئالیسم بریتانیایی

این دوره، همزمان با اوج جنگ جهانی دوم است. مکیندر که نگران توسعه‌طلبی آلمان در اروپا بود، از اتحاد آلمان و روسیه به شدت بیم داشت، از این رو تلاش کرد میان این دو کشور فاصله اندازد تا اتحادی علیه اروپا و اوراسیا به وجود نیاید. وی در ترمیم دیدگاه خود در سال ۱۹۴۳م برای دسترسی به هارتلند بر اتحاد بریتانیا و آمریکا تأکید ویژه‌ای داشت. در این دوره، تأثیر دیدگاه رئالیستی روابط بین‌الملل در نظریه مکیندر بیشتر قابل شناسایی است. وی با استعانت از

چارچوب علمی نظریه هارتلند و جبر ژئوپلیتیک را به هم پیوند زند. به عبارت دیگر، از نظر وی موقعیت جغرافیایی و سرزمینی به‌تنهایی موجب افزایش قدرت و تسلط بر جهان نمی‌شود، بلکه اتحاد با قدرت‌های بزرگ‌تر برای ایجاد توازن قدرت و دستیابی به هارتلند می‌بایست ایجاد شود. بر این اساس، در دوره سوم، دیدگاه رئالیستی مکیندر که دارای پیچیدگی‌های مفهومی بود، دستخوش تغییراتی شد. وی اغلب نقش فرهنگ و عقاید را در ژئوپلیتیک بیش از پیش مؤثر دانست، با وجود این، همچنان به نوع خاصی از رئالیسم توجه داشت (Ashworth, 2011). هرچند در دوره سوم، ایده‌های مکیندر از سوی دولت بریتانیا کمتر به کار گرفته شد، مشخصه‌های نظریه مکیندر در این دوره با شکل‌گیری رئالیسم بریتانیایی عبارت بودند از:

۱. عامل سرزمین متغیر مستقل،
 ۲. اهتمام به عوامل غیرمادی مانند ایدئولوژی، تفاوت‌های فرهنگی، نژادی، زبانی، تمدنی و جغرافیایی کشورهای جهان،
 ۳. تمایل به دیدگاه انتقادی در قالب تصور ژئوپلیتیک،
 ۴. توجه به ترکیبی از نیروی زمینی و دریایی به‌عنوان عامل قدرت ژئوپلیتیک بریتانیا،
 ۵. تأثیر بر دیدگاه هاوس هوفر و نفوذ آلمان نازی برای تسخیر اروپا و سرزمین‌های بیشتر.
- همان‌طورکه روند تکاملی دیدگاه مکیندر در این سه دوره متوالی شکل می‌گرفت، عوامل داخلی تأثیرگذار بر مسائل ژئوپلیتیک بریتانیا، و نیز تحولات بین‌المللی و رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی، بر نوع نگاه آسیب‌شناسانه وی برای ارائه راهکارهای راهبردی، بی‌تأثیر نبوده است.

رویکرد ژئوپلیتیک در منافع امپراتوری بریتانیا

همان‌طورکه ذکر شد مسائل ژئوپلیتیک انگلستان همواره خارج از مرزهای جغرافیایی آن قرار داشته و هم‌اکنون نیز چنین است. با مطالعه چگونگی توسعه امپراتوری بریتانیا، نقش عوامل و متغیرهایی چون موقعیت سرزمینی، قدرت سرزمینی، جبر ژئوپلیتیک و رقابت‌های ژئوپلیتیک، رویکرد ژئوپلیتیک در تعیین و تعریف منافع جهانی بریتانیا از سوی دولتمردان این کشور در دستور کار قرار گرفت. این سخن مشهور در دوره ملکه ویکتوریا که "خورشید در امپراتوری بریتانیا هرگز غروب نمی‌کند" ناظر بر مسئله توسعه سرزمینی و ارتباط آن با عامل قدرت ژئوپلیتیک بریتانیا در خارج از اروپا یعنی سرزمین‌های دور در آفریقا، آمریکا و آسیاست (Anderson, 2007: 9-29).

همراهان و حامیان نظریه مکیندر شامل دوستانش در دانشگاه آکسفورد از جمله آلفرد میلنر، جرج کُرزن (George Curzon)، و نیز آرتور بالفور (Arthur James Balfour) - نخست‌وزیر

باتجربه بریتانیا، سیاستمدار و دیپلمات قرن نوزدهمی - دخیل در تحولات خاورمیانه پس از امپراتوری عثمانی بودند که از امپریالیسم بریتانیایی و استمرار آن دفاع می‌کردند و آن را امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. مکیندر نیز در همان زمان دانشجوی فیزیک و جغرافیای دانشگاه آکسفورد بود که با آنها همفکری داشت. برای دانشجویان آکسفورد حمایت از امپراتوری یک وظیفه محسوب می‌شد (Kearns, 2009: 40). در جهان مورد تصور دانشمندان و سیاستمدارانمانند پارسون، کید، مکیندر، چمبرلین، میلنر و گُرن، دیپلماسی قدیمی کافی نبود و برای حفظ و مدیریت امپراتوری، نیاز به طرح و برنامه‌ای بهتر احساس می‌شد (Darwin, 2009: 26-68). گُرن دغدغه و تصویری سرزمینی داشت و برای دفاع از حضور بریتانیا در هند و مدیترانه از نظریه هارتلند و روابط خشکی و جغرافیایی در دیدگاه قدرت سرزمینی پشتیبانی می‌کرد. همچنین، بالفور، حامی نظریه مکیندر برای مقابله با اتحاد آلمان و روسیه در تسلط بر هند و عثمانی بود، زیرا روسیه قدرت هارتلند را در دست داشت (Dodds & Sidaway 2004:295). مکیندر که خود تا بعد از جنگ جهانی دوم، ناظر بر چگونگی افول امپراتوری بریتانیا بود، همچنان بر نظریه خود تأکید می‌ورزید. در ادامه بحث، رویکرد ژئوپلیتیک بریتانیا در تأمین منافع امپراتوری که در تکوین هویت، توسعه منافع تجاری و ایجاد توازن قدرت، تأثیرگذار بوده است، بررسی می‌شود.

الف) هویت بریتانیایی

در این بخش ارتباط جبر ژئوپلیتیک بریتانیا و مسئله هویت در این کشور بررسی می‌شود. باید توجه داشت که در نیمه دوم قرن هجدهم، هویت بریتانیایی وابسته به کلیسای پروتستان بریتانیا بود. از نظر لیندا کلانی و کولین کید، هویت بریتانیایی نه فقط به وسیله دیالوگ داخلی و درونی میان ملت‌های انگلیسی، اسکاتلندی، ایرلندی و ولزی ساخته شد، بلکه از طریق مجموعه‌ای از جنگ‌ها با فرانسه حاصل شد که می‌توانست یک هویت بریتانیایی مصنوعی را بر اتحادها و وفاداری‌های بسیار قدیمی‌تر مسلط کند (Kidd, 2004). در واقع، تبیین مفهومی "هویت بریتانیایی" بسیار دشوار است، زیرا مجموعه‌ای از عوامل را باید شامل شود. هویت بریتانیایی بنابر نظر ویلیام والاس، در میان عواملی چون موقعیت سرزمینی این کشور در اروپا، سابقه آنگلساکسونی، نوع حاکمیت، قدرت پارلمان، حقوق عرفی و اسطوره استثنایگرایی انگلیسی در سیاست خارجی، ارتباطات و تعاملات این کشور با سایر کشورها متبلور می‌شود (Wallace, 1991).

از نظر داخلی، اتحاد سه منطقه اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز با منطقه انگلستان در جنوب، به‌طور ویژه‌ای در شکل‌دهی به جغرافیای سیاسی "بریتانیایی بودن" نقش داشته است (Armitage, 2006: 30). بنابراین، موقعیت فیزیکی بریتانیا در لبه شمال غربی اروپا، اهمیت

زیادی در شکل‌دهی به تحلیل و تفسیر فرهنگی مکان‌های ژئوپلیتیک دارد (Dodds, 2007: 46-47). افزون بر آن، نمی‌توان تحولات داخلی به‌ویژه انقلاب باشکوه در قرن هفدهم، رنسانس، و انقلاب صنعتی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی این کشور و نیز تقویت حس جهان‌گشایی را نادیده گرفت. در اواخر قرن هفدهم، زمانی که دنیای کاتولیک به شدت با هر نوع بدعت در آیین کلیسا از جمله پروتستانیسیم برخورد می‌کرد، انگلیسی‌ها به علت موقعیت جغرافیایی حاشیه‌ای و جزیره‌ای کشور خود، احساس امنیت بیشتری برای گرایش به پروتستانیسیم می‌کردند. علاوه بر آن، تأکید پروتستانیسیم بر آزادی تجارت و کشتیرانی تأثیر ژرفی بر اهمیت مسائل ژئوپلیتیک داشت. منتسکیو، می‌گوید که انگلیسی‌ها بهتر از هر کس می‌دانند که چگونه از امتیازات سه امر بزرگ: دین، بازرگانی و آزادی بهره‌مند شوند (Montesquieu, 1993: 364-368). دیوید هیوم، برای هویت انگلیسی در دهه ۱۹۷۰م تعریفی ارائه داد و در خصوص موقعیت ژئوپلیتیک از جمله اقتصاد سیاسی در بحث "مجاورت و فاصله در فضا و زمان" به نقش فاصله جغرافیایی بریتانیایی‌ها با جهان خارج در بروز علاقه انگلیسی‌ها به تجارت تأکید کرد. وی نتیجه عمل را در اثر وجود فاصله جغرافیایی از سایر مناطق جهان می‌داند که موجب ایجاد یک جامعه اقتصادی می‌شود. هیوم این وضعیت را "مجاورت سلطه" تعبیر می‌کند و منظور وی مجاورت بریتانیا با آمریکا در آن سوی آتلانتیک است. بر این اساس، تلاش می‌شد تا برای حفظ منافع امپراتوری، هویت بریتانیایی واحد، به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر هویت امپراتوری تعریف شود. در این مورد، اتفاق نظری وجود داشت. برای شناخت نسبت هویت بریتانیایی با امپراتوری، باید به بروز دیدگاه‌هایی مانند "دیگران" (others) اشاره کرد که برگرفته از نگاه خاص برخی دیدگاه‌های بانفوذ بریتانیایی است که به تفاوت‌های بیرونی با دیگران تأکید دارد (Harvey, 2001: 249-274). کشور حاشیه‌نشینی مانند بریتانیا به دلیل جبر محیطی و نیز جبران ضعف‌های حاصل از موقعیت جغرافیایی خود، ممکن است درصدد برآید با استفاده از تفاوت‌هایش با دیگران برای خود مشروعیتی به‌منظور برتری‌جویی نسبت به آنها به‌دست آورد و حتی مرکزیت قدرت منطقه‌ای قائل شود. براساس پژوهش لاس دادز، مکیندر در نوشته‌های خود بارها به خون انگلیسی و نژاد انگلیسی و اینکه چرا گروهی از دیگران برای اعمال حکومت و مدیریت جهان بهترند اشاره دارد و معتقد است که شرق، بی‌ثبات و تهدیدکننده بوده و از نظر نژادی فاقد توانایی حکمرانی صلح‌جویانه است (Dodds, 2007: 46-47).

مشخصه‌های هویت بریتانیایی و ارتباط آن با ملاحظات ژئوپلیتیک عبارت‌اند از:

۱. تأکید نظریه مکیندر بر خون و نژاد بریتانیایی به‌عنوان عامل برتری و حکومت بر دیگران،
۲. تأثیر نظریه بیولوژی نژادی چارلز داورین بر دیدگاه نژادی مکیندر،
۳. تأکید بر توجیه امپراتوری لیبرال و امپریالیسم،

۴. برخورداری از حمایت وینستون چرچیل و جرج کرزن و رابرت سالزبری

۵. تبیین مفهوم هویت بریتانیایی بودن.

مفهوم خاص بریتانیایی بودن و نیز امتیازهایی که نخبگان و سیاستمداران این کشور از جمله مکیندر و همفکرانش برای آن قائل‌اند، گوشه‌هایی از رابطه هویت بریتانیایی و ژئوپلیتیک را برای این کشور نمایان می‌کند. توسعه تجارت خارجی، یکی از موضوعات مورد توجه مکیندر برای حفظ امپراتوری بریتانیا بود که در ادامه بررسی می‌شود.

ب) توسعه منافع تجاری امپراتوری

عامل ژئوپلیتیک بر توسعه منافع تجاری بریتانیا در ماورای بحار تأثیر چشمگیری داشته است. بر این اساس، به علت اهمیت روابط تجاری با جهان، اجماع ویژه‌ای در بریتانیا برای گسترش تجارت با خارج اروپا به وجود آمده بود (Ibid). سیستم تجاری بریتانیا، براساس استمرار لابی‌های اقتصادی قرار داشت که از سوی دولت حمایت و پشتیبانی می‌شد که این از مشخصه‌های مهم فرهنگ سیاسی و گفتمانی بریتانیاست. لابی‌های اقتصادی از سوی گروه‌های منفعت‌طلب، منبع مناسبی برای سیاستگذاری دولت در عرصه بین‌المللی به‌شمار می‌رفت. توسعه اقتصادی امپراتوری، مرهون دسترسی آسان و ارتباط نزدیک تجار به مقامات و وزرا بود. وقت عمده پارلمان به بحث در مورد مسائل تجاری و آن هم به تجارت خارجی صرف می‌شد. در واقع، رقابتی مستمر براساس منافع ژئوپلیتیک میان شرکت‌های تجاری قدرتمند در لندن و مناطق دیگر در جریان بود (Black, 2007:55).

بریتانیا، هم در امپراتوری رسمی خود در دمیون‌ها و هم در ارتباط با مستعمراتش توانسته بود نوعی سیستم جهانی ایجاد کند، با این تفاوت که در دمیون‌ها این سیستم به سیاستمداران مقیم و سفیدپوست محدود می‌شد و در سایر مستعمرات، مقامات امپراتوری بر آن تسلط داشتند. در این دوره، تهدیدها از سوی سایر قدرت‌های اروپایی حتمی و جدی بود. لذا، دولتمردان و تجار بریتانیایی، نوعی ارتباط دوسویه و وابستگی متقابل بین مرکز امپراتوری و مستعمرات ایجاد کرده بودند. گُرد کُرن در مورد قدرت و گسترش امپراتوری بریتانیا بر عوامل سرزمینی تأکید داشت: "این آبرو و ثروت برخاسته از موقعیت آسیاست که سنگ بنای امپراتوری بریتانیا محسوب می‌شود" (ویلسون، ۱۳۸۰: ۴۲). بنابراین، علاوه بر بُعد داخلی جبر ژئوپلیتیک، بُعد جبر جغرافیایی که از خارج بر سیاست خارجی بریتانیا وارد می‌شد، نوعی وابستگی به مستعمرات ایجاد کرده بود. تأثیر و نفوذ بریتانیا بیش از آنکه به نیروی نظامی وابسته باشد، با قدرت نرم فرهنگ و تجارت و ارتباطات انسانی گره خورده بود. این نوع تعامل موجب می‌شد که بریتانیا با کاهش احساسات ناسیونالیستی، فضای همزیستی با

امپریالیسم و لیبرالیسم را در مستعمرات و حتی با هند ایجاد کند. به نظر جان داروین، سیستم جهانی ویکتوریا و پادشاه ادوارد بر دو معادله و در تضاد با "جهان قدیم" یعنی آسیا استوار بود. به عبارت دیگر، در شرق آسیا اتحاد بریتانیا و ژاپن - که در دهه آخر قرن نوزدهم به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شده بود - جریان داشت، درحالی‌که بریتانیا برای بازدارندگی آلمان تلاش می‌کرد. مکیندر به سیاستمداران انگلیسی نسبت به پیشرفت اقتصادی آلمان هشدار می‌داد و این پیشرفت را به سبب توانایی و منابع کافی آنان می‌دانست: "جزیره‌نشینان انگلیسی متأسفانه به اشتباه افتخارات خود را در نتیجه واردات آزاد می‌دانند... درحالی‌که آلمان‌ها با تربیت نیروی انسانی و نیز استخدام همزمان آنها در میهن خود... تهاجم اقتصادی خود را در ورای مرزهای این کشور افزایش می‌دهند" (Mackinder 1919, 175-176). در این شرایط، اروپا در حال گسترش حوزه نفوذ خود در جهان براساس توسعه تجارت و افزایش سرمایه بود. جنگ جهانی اول بر سیستم تجاری بریتانیا در عرصه جهانی تأثیر محدودکننده و منفی گذاشت، با این حال، این کشور در رقابت با سایر قدرت‌های اروپایی، منافع بیشتری به دست آورد (Darwin, 2009: 26-68).

گالگر، معتقد بود که در قرن نوزدهم امپراتوری بریتانیا به منظور تأمین منابع و مواد خام و نیز توسعه تجاری و نفوذ در منطقه هارتلند و خشکی‌ها، به دنبال تبدیل این مناطق به سرزمین‌های اقماری و اقتصادی خود بود. سالزبری، گلدستون و دربی، تمام تلاش خود را برای تحقق این هدف و حفظ تجارت بریتانیا با آفریقا به کار بردند (Gallagher, 1982: 15). جرج کانینگ، وزیر خارجه (۱۸۰۷-۱۸۰۹) و نخست‌وزیر بریتانیا در ۱۸۲۷م اعلام کرد: "ما بریتانیایی‌ها در امپراتوری خود بعد از استقلال آمریکا، این کشور را با اروپا مرتبط کردیم. این وضع، نشان می‌دهد که بریتانیایی‌ها در اواخر قرن نوزدهم به تدریج در حال رهایی از جبر منفی ژئوپلیتیک خود هستند و از آن به عنوان پلی میان اروپا و آمریکا استفاده می‌کنند" (Rippy, 1946: 374). گروهی در انگلستان می‌خواستند این کشور همچنان در مرکز مبادلات تجاری جهان باقی بماند. در مقابل، گروهی دیگر حفظ امپراتوری را به ویژه در هند و مصر به وسیله گسترش نیروی دریایی پرهزینه و فقط به نفع عده اندکی از مردم می‌دانستند. این وضع به زعم آنها، منشأ اختلافات بیشتر و به عنوان تهدیدی برای ثبات داخلی به شمار می‌رفت (Darwin, 2009: 26-68). در دهه ۱۹۳۰م، نگرانی فزاینده‌ای میان سیاستمداران انگلیسی برای یافتن راهی به منظور جلوگیری از افول امپراتوری وجود داشت. در دسامبر ۱۹۳۴ چرچیل نگرانی خود را از این وضع به حزب محافظه‌کار اعلام کرد: "دیگران منتظرند جایگاه ما را در جهان بگیرند." اصرار بریتانیا بر حفظ امپراتوری خود در شبه قاره هند، خاورمیانه و آفریقا، این کشور را با امپراتوری‌های اروپایی اتریش - مجارستان، آلمان و روسیه و فرانسه مواجه کرده بود. در واقع،

منطق موقعیت ژئوپلیتیک، اقتصاد و تجارت بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم، زمینه‌های وابستگی بیشتر به خاورمیانه را فراهم کرد. این در حالی بود که موقعیت این کشور در منطقه رو به ضعف می‌رفت. مسئله بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶م، ملی‌گرایی عرب به رهبری جمال عبدالناصر، ملی شدن نفت در ایران و عقب‌نشینی بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱م، همه گویای افول امپراتوری بریتانیا و کاربرد محدود نظریه مکیندر بود.

ج) توازن قدرت

از نظر جغرافیایی، بریتانیایی‌ها به دلیل موقعیت حاشیه‌ای خود، بیش از سایر کشورهای اروپایی با مفهوم توازن قدرت آشنایی داشته‌اند. ویلیام رابرتسون مورخ بریتانیایی اعلام کرد که هدف بریتانیا در اروپا، حفظ توازن قدرت بود. وی در تعریف توازن قدرت می‌نویسد: "روشی برای جلوگیری از برتری قدرت پادشاهی بوده است" (Black, 1998: 134). در قرن نوزدهم، بریتانیا مجبور شد با فرانسه، روسیه و آلمان در بیرون از اروپا برای توازن قدرت مقابله کند. لذا فرانسوی‌ها از اینکه بریتانیا حامی توازن قدرت در اروپا باشد، ولی در ماورای بحار برای هژمونی قدرت دریایی و تسخیر مستعمرات تلاش کند، آن را مایه شرمساری عنوان می‌کردند. ژان ژاک روسو وجود رابطه میان جبر جغرافیایی و توازن قدرت را بستگی به خصوصیات ژئوپلیتیک و تأثیر مستقیم آن بر مسئله توازن قدرت در اروپا می‌داند (Rousseau & Deudney, 2011). اما دیوید آرمیتاژ در مورد رابطه دین و ژئوپلیتیک تأکید دارد که بریتانیا حتی در اواسط قرن هفدهم با داشتن مذهب پروتستان نقش داور اروپا را به‌عهده داشت و حافظ توازن قوا میان قدرت‌های آن روز اروپا یعنی فرانسه و اسپانیا بود (Armitage, 2004: 181). در واقع، توازن قوا برای همه اروپایی‌ها، همان حفظ وضع موجود به‌شمار می‌رفت که براساس آن، هیچ قدرت اروپایی نتواند بر اروپا تسلط پیدا کند. از نظر جرمی بلک، نگاه ریاکارانه بریتانیا ناشی از موقعیت جزیره‌ای این کشور بوده و در نتیجه این وضع، مشکلات جدی در ارتباطات این کشور با جهان خارج ایجاد کرده است (Black, 1998). در این خصوص بعنوان نمونه، مکیندر در دوره "بازی بزرگ" و رقابت میان روسیه و بریتانیا، نسبت به گسترش نفوذ روسیه اعلام خطر می‌کند، به‌ویژه آنکه مقدمات احداث خط آهن روسیه در بخش آسیایی اوراسیا در حدود سال ۱۹۰۰م آغاز شده بود. مکیندر ضمن اعتقاد به توازن قدرت سیاسی، حفظ امپراتوری را بسیار پرهزینه تشخیص داده بود و بر واقعیت‌های استراتژیک و فضایی توجه خاصی داشت: "من به‌عنوان یک جغرافیدان صحبت می‌کنم. توازن قدرت سیاسی واقعی در هر زمانی، از یک طرف، به ایجاد موقعیت جغرافیایی هم از لحاظ اقتصادی و استراتژیک، و از طرف دیگر، به مقدار نسبی تجهیزات و ساختار نیروهای رقیب و قدرت انسانی بستگی دارد" (Mackinder

(437: 1904). علاوه بر آن، مکیندر تأکید داشت که برای حفظ توازن قدرت در اروپا، بریتانیا نیاز دارد پایگاه‌های دریایی در خارج از سواحل اروپا داشته باشد و از راهبرد هوا-فضا و نیروی هوایی برای حمایت و پشتیبانی از نیروی دریایی خود استفاده کند. مکیندر آگاه بود که فرانسه نیز مکان مناسبی برای استقرار نیروهای زمینی و نیز برای شروع یک جنگ فوری زمینی برای تصاحب هارتلند اوراسیاست (Mackinder, 1996). هارولد ویلسون، فرمانروایی بر دریاها، موازنه قدرت در اروپا و دفاع از مرزها و راه‌های مواصلاتی امپراتوری و امنیت و رفاه جزایر بریتانیا را از اهداف سیاست خارجی بریتانیا عنوان می‌کند (ویلسون، ۱۳۸۰: ۵۲). در این راستا، مکیندر معتقد بود که بریتانیا برای توازن قدرت می‌بایست با ایجاد اتحاد با کشورهای کوچک علیه قدرت‌های بزرگ که خواهان برهم زدن توازن قدرت هستند، اقدام کند (Mackinder, 1915-1911). برخی معتقدند به علت وجود اتحاد قدرتمند اروپایی در مقابله با امپراتوری بریتانیا، این کشور مجبور شد برای دو قرن توازن قدرت در اروپا را حفظ کند (Hatt, 1939:56,198). دولتمردان بریتانیایی با تأثیر از نظریه مکیندر، راهبرد تشکیل سازمان کشورهای مشترک‌المنافع به رهبری بریتانیا را برای استمرار نفوذ و حفظ منافع این کشور در مستعمرات ترسیم کردند. به عبارت دیگر، استمرار سیاست حفظ وضع موجود و توازن قدرت، خدمت بزرگی به تأمین منافع بریتانیا کرد (Mahajan, 2002: 105,199). یکی از پایه‌های اصلی راهبرد سنتی بریتانیا که تا پایان دوران جنگ سرد همچنان ادامه داشت، جلوگیری از مداخله سایر قدرت‌های خارجی به ویژه اتحاد جماهیر شوروی در خلیج فارس بود که با حمایت آمریکا و سیستم دوپایه نیکسون - با نقش آوری ایران و عربستان سعودی - اجرا شد. در این پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که متغیرهای موقعیت سرزمینی، جبر ژئوپلیتیک و رقابت‌های ژئوپلیتیک بیش از سایر متغیرها بر مسئله توازن قدرت در اروپا و تعیین رفتار سیاسی بریتانیا در سیاست‌های جهانی اش تأثیرگذار بوده است.

نتیجه

در این مقاله، به چند پرسش در مورد جایگاه نظریه مکیندر و تأثیر عوامل ژئوپلیتیک در توسعه امپراتوری بریتانیا و سیاست‌های جهانی این کشور پاسخ داده شد. خاستگاه نظریه مکیندر، تا حد شایان توجهی به عواملی مانند موقعیت سرزمین جزیره‌ای و محصورشده بریتانیا، انگیزه افزایش قدرت و ثروت ملی، فرار از تنگناهای جبر ژئوپلیتیک و نقش‌آوری در سیاست‌های جهانی وابسته بوده است. براساس یافته‌های این پژوهش، دولتمردان بریتانیایی، نظریه ژئوپلیتیک مکیندر را برای توسعه امپراتوری و رقابت با قدرت‌های اروپایی در سیاست‌گذاری‌های خود مورد توجه قرار دادند. با بررسی متون اصلی نوشته‌های مکیندر، این

مسئله روشن شد که دغدغه اصلی نظریه وی برای شناخت امتیازها و ضعف‌های ژئوپلیتیک بریتانیا؛ و سپس برای ارائه راه‌حل برای استمرار حیات امپراتوری بریتانیا و جلوگیری از افول آن بوده است. در روند بررسی تأثیر رویکرد ژئوپلیتیک بریتانیا در تعریف و تأمین منافع امپراتوری، تکوین هویت، توسعه منافع تجاری و نیز ایجاد توازن قدرت، مشخص شد که دستیابی به سرزمین‌های ماورای بحار، با مسئله تجارت بریتانیا ارتباط مستقیمی داشته و یکی از مهم‌ترین متغیرها در دکترین ژئوپلیتیک دولتمردان بریتانیایی به‌ویژه برای تقویت و حفاظت از حیات امپراتوری بوده است.

براساس یافته‌های این مطالعه، دوپایه نگاه ژئوپلیتیک در سیاست جهانی بریتانیا از قرن نوزده تاکنون، عمدتاً متمرکز بر دو منطقه اوراسیا و خاورمیانه بوده و در این مناطق، بیشترین نقش آوری را داشته است. بریتانیا برای مقابله با ضعف‌های موقعیت مکانی و توپوگرافی سرزمینی خود تا حد قابل توجهی ای توانسته در تعیین سیاست خارجی در آسیا و خاورمیانه موفق باشد، اما برای تداوم نفوذ خود باید راه سخت و پرهزینه سرنوشت محتوم ژئوپلیتیک و جبر محیطی را همچنان متحمل شوند. بنابراین، مدل سیاست خارجی بریتانیا نه تنها در قبال اروپا، بلکه در توسعه امپراتوری در مناطق تحت نفوذ این کشور، ارتباط مستقیم با تقویت قدرت مرکزی و استفاده از قدرت خشکی‌ها و توسعه تجارت و ارتباطات بین‌المللی داشته است. بر این اساس، فرضیه این پژوهش مبنی بر اینکه مکیندر نظریه هارتلند را برای رهایی از تنگنای جبر ژئوپلیتیک بریتانیا و در راستای توسعه سیاست‌های جهانی این کشور ارائه داد، مور تأیید قرار گرفت.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. دوورژ، م. (۱۳۶۵)، جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه ا. قاضی، تهران: دانشگاه تهران.
۲. عزتی، ع. ا. (۱۳۸۸)، ژئوپلیتیک. تهران: سمت.
۳. میرحیدر، د. (۱۳۸۹)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: سمت.
۴. ویلسون، ه. (۱۳۸۰)، آخرین سال‌های زندگی آرد گرزن، ترجمه ا. قراگزلو، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۵. واعظزاده، ح. (۱۳۹۱)، استراتژی سنتی بریتانیا در خلیج فارس، سومین همایش دوسالانه بین‌المللی خلیج فارس، دانشگاه تهران، ۱۰-۱۲ اردیبهشت.
۶. واعظزاده، ح. (۱۳۹۵)، تحلیلی بر تحولات سرنوشت‌ساز در تاریخ بریتانیا و اروپا. تهران: مؤسسه اطلاعات.

ب) خارجی (برگزیده)

7. Armitage, D. D. (2006), *Thought in History, Literature and Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.

8. Ashworth, L. M. (June 2011), 'Realism and the Spirit of 1919: Halford Mackinder, Geopolitics and the Reality of the League of Nations'. *European Journal of International Relations*, Vol. 17, No. 2 , pp. 279-301.
9. Black, J. (1998), *America or Europe? British Foreign Policy*. London: UCL Press.
10. Carr. E. H. (1961), *What is History?* . Harmondsworth: Penguin Books.
11. Darwin, J. (2009), *The Empire Project, The Rise and Fall of the British World-System, 1830-1970*. Cambridge: Cambridge University Press.
12. Dodds, K. (2007), *Geopolitics: A Very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
13. Dodds, K. & Sidaway, J. D. (2004), 'Halford Mackinder and the 'Geographical Pivot of History': A Centennial Retrospective', *The Geographical Journal*, Vol. 170, No. 4, pp. 292-297.
14. Dodds, K. (1994), *Geopolitics in the Foreign Office: British Representations of Argentina*. *Transactions of the Institute of British Geographers* , pp. 273-290.
15. Howard, C. (1967), 'Policy of Isolation' *The Historical Journal*, Vol. 10. No. 1, pp. 77-88.
16. Hume, D. (1740), 'A Treatise of Human Nature'.(ed.) L. A. , 2nd. In Bigge. S., & Nidditch, P., of *Contiguity, and Distance in Space and Time*. Cambridge: Cambridge University Press.
17. Kearns, G. (2009), *Geopolitics and Empire, the Legacy of Halford Mackinder*. New York: Oxford University Press.
18. Kidd, C.,(2004), *British Identities before Nationalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
18. Mackinder, H. (1904), *The Geographical Pivot of History*. *The Geographical Journal*, pp. 421-37.
19. Mackinder, H. (1911-1915), *The Nations of the Modern World: An Elementary Study in Geography*. London: George Philip and Son.
20. Mackinder, H. (1996), *Democratic Ideals and Reality*. Washington, D.C.: National Defense University Press.
21. Mahajan, S. (2002), *British Foreign Policy 1874-1914: The Role of India*. London: Routledge.
22. Parker, N. (2008), 'Theoretical Introduction: Spaces, Centers, and Margins'. In Parker, N., *The Geopolitics of Europe's Identity*. England: Palgrave Macmillan, pp. 3-24.
23. Vaez-Zadeh, H. & Kaabi, Y. (2014), *The Process of Devolution in Scotland: The Fate of the Union with Britain*. Toronto: Skystone Press Inc.